

درنگی در

آسیب شناسی پژوهش های دینی معاصر

یاری همراهان پاک اندیش - که همی قلم زدند و بی چشمداشت به چه و چه ها نقدها ارائه دادند، اطلاع رسانی کردند، اندیشیدند و صفحاتی زرین بر میراث مکتوب ما افزودند - مجله در آستانه هجدهمین سال قرار دارد.

نقد و نقد ...

چرایی، چگونگی، بایستگی و نابایستگی نقد همچنان سخن روز است. از دیرباز گفته اند و درست گفته اند: «من صنف استهدف» و از سوی دیگر، روشن است که تا «مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد» و بالأخره «آن که راه نمی رود، سکندری نمی خورد»، و گرنه «ان الجواد قد یکبو». املائی نانوشته غلط ندارد، و گرنه آنچه بر روی کاغذ آمد، نارسایی و ناهنجاری خواهد داشت. مگر نه این است که همه از عمق جان و ژرفنای درون بر این باوریم که «الکمال لله وحده»، و «الإنسان محل السهو والنسیان». بدین سان تا انسان با ویژگی ها و چگونگی های انسان بودنش قلم می زند، همراه کاستی خواهد بود و درنگریستن به فرایند پژوهشها و یادآوری کردن اشتباه ها، سکندری ها و لغزش ها و ... حرکتی در جهت کمال نگاشته ها، و دانش و پژوهش.

نقد باز هم نقد و ...

روزگاری که آینده پژوهش در گستره میدان مطبوعات چه بره

آینه پژوهش اکنون و با نشر این شماره در آستانه هجدهمین سال نشر خود قرار می گیرد، تهیه، تدوین و نشر صد شماره مجله ای تخصصی در مسیری نارفته و یا کم رفته بدان گونه که کمابیش مورد توجه «قبیله اهل قلم» قرار گیرد و «حسن نظر» اندیشوران و محققان را به خود جلب کند و «تحسین» نیک اندیشان و پژوهشیان را برانگیزد، «کاری است نه خرد»، که بی گمان بانیان خود را در این راه و دست یافتن به این جایگاه ارجمند مرهون توفیق الهی و یاری پژوهشیان و محققان و ارجمندان میدان دانش و پیش و فرهنگ و پژوهش می دانند.

پس از نشر آغازین شماره های مجله فرهیخته مردی از «بزرگان اهل تمیز» که خود در این وادی، بسی گام زده و در نقد، کتاب شناسی و اطلاع رسانی سعی بلیغ و تلاش های ارجمندی کرده بود؛ ضمن نواختن اصحاب مجله - که به دیده تیزبین و آینده نگر آن بزرگوار «تازه کاران نورسیده» بودند و در این وادی با فرازها و فرودها، پیچ و واپیچ ها و سنگلاخ ها و چه و چه های مسیر چندان آشنایی نداشتند، اما با همتی بلند می خواستند «نادره کاری» کنند - نوشت: «باید حوزه این کار را پنجاه سال پیش می کرد، دیر کرده است، اما خوب، ... ولی اگر بتوانید ده سال پایید و مرتب در وادی نقد و پژوهش و اطلاع رسانی حضور داشته باشید و ... کاری کرده اید کارستان ...».

اکنون آن بزرگوار «نادره کار» می نگرد که به توفیق خداوند و

بر نمود و با آهنگ «بهسازی پژوهش و نشر از «طریق اطلاع رسانی» نشر یافت، روشن بود و در ضمن سرمقاله و یا سرمقاله هایی روشن تر و صریح تر بازگفت که هدف یاد شده با کوشش های گوناگون و از راه های مختلف و از جمله «نقد آثار نشر یافته» سامان خواهد یافت، که یعنی «نقد» جزئی از اهداف- و گرچه مهم ترین آنها باشد- در کار و بار مجله خواهد بود و نه تمامت آن. راه ناهموار بود و مسیر پر سنگلاخ و محیط برای سخن گفتن از «نقد» ناآماده. در سرمقاله آغازین شماره اهداف مجله به تفصیل آمد و بی درنگ پس از آن از ضرورت نقد، چگونگی آن، فواید و آثار آن، آداب و اهمیت آن سخن رفت^۱. اکنون پس از سال ها و نشر شماره های بسیار مجله باید بگوییم که ماه ها و سال های آغازین به دشواری گذشت. نویسندگانی که از اهمیت نشر مجله و ضرورت آن و استوارگامی و بی بدیلی آن و از نقش آفرینی اثرگذاری آن سخن می گفتند، اگر اثری از خود آنها نقد می شد، تبدیل می شدند به فریادی علیه مجله و گاهی در جهت ایجاد جریانی برای خفه کردن، شکستن و ... و اما انصاف را بودند و هستند بزرگانی که با سعه صدر و نگاهی واقع بینانه آنچه را می آمد، ارزیابی می کردند و بدان ارج می نهادند.

اکنون یاد کنم از فقید علم و پژوهش و متفکر کم نظیر روزگار ما روان شاد دکتر عباس زریاب خوبی که چون نقد دوست فاضل و ارجمند ما حضرت استاد دکتر سید محمد راستگو را بر کتاب ارجمندشان «آینه جام» خوانده بودند، زبان به تحسین گشوده بودند و بنده چون از آن بزرگوار خواستم اگر پاسخی به آن نقدها دارند، مرقوم فرمایند، در نهایت سماحت فرمودند: «همه وارد بود، چه بنویسم». بانیان مجله بارهای بار در سرمقاله های گونه گون کوشیدند به سالم سازی فضای نقد یاری رسانند و بر بی پیرایه بودن نقدها تأکید کنند، اما روشن بوده و هست که ادبیات مکتوب دینی ما با نقد، آن چنان که باید و شاید، آشنا نبود و به سختی آن را برمی تابید. در یکی از سرمقاله ها آوردیم:

هرگز روان نمی دانیم آنچه در بخش نقد و معرفی کتاب می آید، به عنوان رویارویی اندیشوران تلقی گردد. بر این باوریم که اندیشه ای به نقد اندیشه ای بر می خیزد و اندیشوری، با تمام احترام و منزلتی که برای نویسنده ای قائل است، اثرش را نقد می کند و کاستی هایش را می نمایاند و فرازاها و فرودی هایش را یادآور می شود. هاله قداست گرداگرد برخی از چهره ها کشیدن و نوعی عصمت علمی برای برخی قائل شدن، قطعاً به زیان رشد علم و

گسترش پژوهش است. برخی- حال به هر دلیل و شاید گاهی برای مصون ماندن خود- می کوشند تا گفتگو درباره آثار برخی از بزرگان را ناروا جلوه دهند. ما هرگز چنین پندارها را به صواب نمی دانیم و شیوه سلف صالح را پسندیده می دانیم که با خستویی به مقتضای جمله بلند «حیة العلم بالنقد و الرد»، نقد آرا را در فضایی علمی و سالم ضروری می دانسته اند.

امیدواریم دامنه نقد بگسترده و ظاهر زننده و دلهره آفرین آن رخت بر بندد و هیچ کس آثار خود را پیراسته و آراسته و بدون اشکال تلقی نکند و فضای علم و تحقیق برای نقد و بررسی ها هر چه آماده تر گردد که رشد پژوهش قطعاً در سایه آن است.^۲

این همه را برای این رقم می زدیم که واقع صادق نقد، دانسته آید و به درستی نقد در جهت کمال نگاشته ها و آثار مکتوب ارج نهاده شود. اکنون نیز تأکید می کنیم که «نقد» هرگز نباید به معنای شکستن شأن کتاب و یا کاستن از ارج نگاشته و به هیچ انگاشتن تلاش های والای نویسنده به حساب آید. اکنون دنیای دانش و جهان علم و عالم پژوهش به سمت و سویی حرکت می کند که چون به کتابی پرداخته نشود و از اندیشه و نظریه ارائه شده در ضمن اثری مکتوب سخن به میان نیاید، آن را نشان بی اهمیتی و یا کم اهمیتی آن اثر و یا اندیشه تلقی کرده بدان ارجی می نهند؛ یعنی اینکه آنچه نگاشته شده، ارزش پرداختن و سخن گفتن پیرامون آن را نداشته است. به سخن استادی ارجمند و آشنا با دنیای اندیشه و قلم و کتاب در اینجا و آنجای جهان توجه کنید:

نقد درست، بنیاد حیات و دست مایه نشاط و شرط ضروری برای بالیدن فکر و اندیشه است، فرهنگ های زنده و پیشرفته دنیا به نقد درست عشق می ورزند. در محیط های علمی امروز تحقیری برای یک اثر بالاتر از آن نیست که کسی پروای نقد و تبیین خطاهای احتمالی آن را نداشته و به تعبیر دیگر، آن را شایسته اعتنا و بررسی نداند. طبعاً هر پژوهشگری خود در گذشت زمان بسیاری از نظرات خویش را تعدیل می کند. صاحب اندیشه ای که در سراسر زندگی بر یک نظر مانده و تخییر فکری برای او حاصل نشده باشد، اگر نابغه نباشد، غالب آن است که اهل تحقیق و تأمل نیست.

۱. ر. ک: آینه پژوهش، ش ۱، ص ۱۷-۴.

۲. ر. ک: همان، ش ۷، سرمقاله.

اما روشن است و صد البته که به «شرطها و شروطها» و هزار نکته باریک تر از مو همین جاست. استاد در ادامه نوشته اند:

البته در اینجا چند نکته ظریف هست که نباید از آن غفلت کرد: یکی آنکه تحلیل و نظر را باید با تحلیل و نظر درست علمی نقد کرد، نه با نقل قول، یا با استناد به مآلوفات ذهنی... دیگر آن صحنه بحث و نظر در مباحث علمی و تحقیقی، جای مناسبی برای تندزبانی و اهانت و دشنام و اتهام نیست. اگر گوش شنوایی برای توصیه پروردگار به جدال احسن نداریم، باری از سخن سعدی غفلت نکنیم که: سنت جاهلان است که چون به حجت از خصم فرومانند، سلسله دشمنی بچینانند.^۳

آینه پژوهش از آغاز «عهد بر سلامت فضای نقد» بسته بود و می کوشید و می کوشد که از آن برون نرود و بارهای باری نوشته بود که:

آینه پژوهش هرگز خود را پیراسته از کاستی ها و کژی ها نمی پندارد. از این رو، چشم به راه اندیشوران تیزبین است که انتقاد کنند و اشتباه ها را بنمایانند و برای هر چه بهتر شدن و بارورتر گشتن آن یاری رسانند.^۴

آموزه های دینی ما بر آنچه آمد، تأکید دارد. اندکی تأمل در گفتاری از پیشوایان الهی نشانگر آن است که مؤمن همواره چونان «آینه ای روشن و گویا» چگونگی های مؤمن را بر او برمی نمایانند و او از پذیرش آن تن نمی زند و آن که بدون پایه و مسایه ای به ستایش لب می گشاید، در جهت فریفتن و شکستن گام برمی دارد و نه در جهت ساختن پرداختن برکشیدن و استوار کردن؛ امیر مؤمنان علی (ع) فرمود:

لیکن أحب الناس إليک من هداک إلی أمر أشدک و کشف لک عن معایبک.^۵

و سید ساجدان، حضرت زین العابدین (ع) فرمود:

دراسة العلم لفتح المعرفة و طول التجارب زیادة فی العقل... و من أحبک نهاک و من أبغضک أغراک.^۶

روشن است که مؤمن در برابر آنچه از سر صدق گفته می شود و بایی پیرایگی به خامه می آید و نارسایی هایش چون عرضه می گردد، باید بشنود، بپذیرد و در جهت صلاح برآید.

علی (ع) فرمود:

تعلم حسن الاستماع كما تعلم حسن القول؛

خوب شنیدن را بیاموز، همان گونه که خوب سخن گفتن را می آموزی.

صادق آل محمد (ع) فرمود:

ثلاثة يستدل بها علی أصابة الرأي: حسن اللقاء و حسن الاستماع و حسن الجواب؛

سه چیز نشانگر استواری اندیشه است: برخورد نیکو، شنیدن درست و پاسخ شایسته.

و صد البته که از جمله «شنیدن خوب» و شاید خوب ترین «شنیدن ها»، داشتن حال و هوایی برای دریافتن نقدها و نارسایی ها و ناهنجاری های خود باشد. شگفتا که صادق آل محمد (ع) «دریافت عیب ها و کاستی ها» را از سوی برادر مؤمن بهترین «هدیه» معرفی می کند و می فرماید:

أحب أخوانی إلی من أهدی إلی عیبی.

این همه اگر آویزه گوش قرار می گرفت، همگان بدان خستو می شدند و شیفتگان فرهنگ و مکتب علوی و سرسپردگان آموزه های انسان ساز و سپیدی آفرین صادق آل محمد (ع)، اگر چراغ فروزان راه می شد، در کوره راه های حیات راه می داد و جهت می آفرید. آیا کار و بار و روز و روزگار ما جز این نمی شد که اکنون هست. می پذیریم و می پذیرم که «نقد» و «انتقاد» و ازه های گشته اند کمابیش ناخوشایند و اینکه گاه برخی «انتقاد» را با پسوند «سازنده» همراه کرده اند و برخی دیگر از فرهیختگان پیشنهاد تغییر این عنوان را برای ارزیابی ها، و ارسی ها و... داده اند. اینهمه برای این است که تا حدودی از رماندگی این تعبیر جلو گرفته شود. نویسنده ای از جمند نوشته است:

از آنجا که این کلمه حساسیت ایجاد کرده است و مرز میان انتقاد سازنده و ناسازنده نامعلوم است، بهتر است در مرحله کنونی کنار گذاره شود و به جای آن «اظهار نظر» بیاید که اصطلاحی کم ادعاتر و نرم تر است. گذشته از آن

۳. مکتب در فرایند تکامل، سید حسین مدرسی طباطبایی، ویرایش جدید، مقدمه، ص ۱۳-۱۶.

۴. آینه پژوهش، ش ۷، سرمقاله.

۵. الحیاه، ج ۱، ص ۱۷۱.

۶. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۲۸.

کردن را دارد، اما آنچه اکنون با توجه به سمت و سوی این مجله و در حد اطلاعات ناقص خود، به آن اندکی می پردازم آسیب شناسی پژوهش های معاصر است. دانشموری بسپاردان آسیب های پژوهش های معاصر را بدین گونه رقم زده است:

تکرار مکررات، لحن تبلیغی، عاداتهای ذهنی و پیش داوریها، تجدد زدگی و تجدد گریزی، علم زدگی و علم گریزی، سهل انگاری و کم اطلاعی، دفاع ضعیف از دین، کج فهمی و کج فکری، کارهای بازاری و باب روز، ضعف سازمانی و مدیر در رشته تحقیق.^۸

وی برای هر کدام از عناوین یاد شده، توضیحاتی و گاه نمونه هایی آورده اند که تأمل کردنی و بسیار تبه آفرین است.

محقق عالیقدر، زنده یاد دکتر عبدالحسین زرین کوب آسیب های پژوهش ها را در سال های سال پیش چنین رقم زده است:

دستوری و قالبی عمل کردن، جستجو نکردن از روش های خاص تحقیقی، یکنواختی و پوچی و بی فایده بودن، بی رسمی در تحقیق، شتابزدگی و بی دقتی، سرقت و انتحال و عدم استناد درست و کافی به مآخذ و منابع.^۹

آنچه را تیتروار و گذرا در مقاله استاد برگزیده و آوردم استاد به شرح آورده اند و گاه در تبیین توضیح این عناوین دردمندانه سخن گفته اند، از آن روزگاران تا اکنون ده ها سال می گذرد آیا دنیای پژوهش ما دگرگون شده است؟! دانشیان و پژوهشیان و پژوهندگان و آگاهان از چه و چه های تحقیق باید پاسخ بگویند، و بویژه آنانکه می پندارند و یا به جهتی و جهاتی به پندارها می دهند که تولید علم چگونه ای فزاینده در حال رشد است پاسخ دهند؟!

اکنون و در این مجله، این قلم نیز سر آن دارد از برخی از این عناوین با شواهد و نمونه هایی جز آنچه استاد آورده اند، یاد کند و اندکی از نابسامانی های فضای پژوهش و دنیای تحقیق در این روزگار را برنمایاند، شاید سودمند افتد و به کار آید و تنبیهی باشد و تذکارتی.

تکرار مکررات

در آغازین شماره های این مجله، سرمقاله ای رقم زدیم با عنوان «تکرار مکررات چرا؟!» و نمونه هایی از کوشش های تکراری و بعضاً سترک و غالباً از سوی مؤسسات و طبعاً با «هزینه های

۷. نشر دانش، سال ۹ شماره ۱، ص ۴، مقاله آقای محمدعلی اسلامی ندوشن با عنوان «انتقاد سازنده».

۸. ماجرا در ماجرا، علیرضا ذکارتی قراقرزلو، ص ۱۳-۱.

۹. یادداشت ها و اندیشه ها، ص ۷-۹، مقاله «تحقیق درست».

ممکن است گفته شود که انتقاد به طبایع خاص می پردازد، ولی این را درباره اظهار نظر نمی توان گفت که حق هر انسان و درخور شأن هر انسان است...^۷

البته آهنگ مقاله ارجمند و خواندنی استاد گسترده تر است و به هنگام نگارش بیشتر مسائل اجتماعی و مملکتی جاری را هدف قرار داده است و نه میراث مکتوب و آثار نگاشته شده، اما به هر حال این همه نیز از جاری های زمان و مسائل مملکتی بل مهم ترین وجه مسائل مملکتی است.

پژوهش در دنیای معاصر

سریع و قبل از آنکه سوء تفاهمی در چگونگی این تیترو ادعای آن ایجاد شود، بگویم که مرادم از دنیای معاصر، ایران خود ما و کمابیش جهان اسلام است که نگارنده این سطور- گاه و بی گاه، به یمن شرکت در برخی از «نمایشگاه های بین المللی کتاب» در کشورهای عربی و یا به یمن حضور در دیار دوست و به قول آن زنده یاد نه چو نان «کسی در میعاد» بل مانند «خسی در میقات» در وادی قدس و امن الهی به تأمل و درنگریستن بازار چاپ و نشر عربستان می پرداخت- از آن اطلاع یافته است، راستی را اکنون سخن از چگونگی فکر، اندیشه و جریان های فکر در جهان اسلامی تأمل کردنی و شنیدنی است. آنچه در مغرب، تونس و الجزایر می گذرد و آنچه در مصر با آن تحول عظیم و دگرسانی شگرف در آستانه قرن چهاردهم و در درازنای آن و آنچه را اکنون دیار مصر تجربه می کند، آنچه در عربستان جاری است که باری، اگر چه پربار نیست، اما بسیار پربار است و چگونگی و ابعاد آن بررسیدنی، تحلیل کردنی و تأمل کردنی است، و بالاخره آنچه اکنون در عراق پس از سکوت سیاه و سنگین دوره «صدام» که گذشت و تحرکی که نسل هوشمند عراقی در حال ایجاد کردن هستند به ویژه فاضلان و عالمان و جوانان شیعی تبار که در همین مجله و در شماره ای از مجلات جدید و سمت و سوی آنها در عراق سخن خواهیم گفت.

باری، این همه ارزش بررسیدن، تحلیل کردن و گزارش

آن چنانی بیت المال را یاد کردیم. اکنون سال‌ها از آن روز و روزگار می‌گذرد؛ آیا وضع دگرگون شده است؟ نگاهی به کارنامه آثار نشر یافته، می‌تواند نشان دهد آری یا نه! در حوزه تألیف و نگارش آثار مفرد و در جهت تبیین موضوعات و پاسخ پرسش‌ها و تحلیل مسائل تکرار به ویژه اگر با سمت و سوی متفاوت و زاویه دید گونه‌گون و طرح‌های مختلف و نشرها و پردازش‌های گونه‌گون باشد، نه تنها ناپسند نیست که شایسته است و سزایمند، اما نه عیناً گزیده برداری و دگرسازی‌های اندک در عناوین و عبارات‌ها و ...

اما در تحقیق نصوص کهن و ترجمه‌ها از زبان‌های مختلف تکرار یکسر خطا و بر باد دادن عمر و ضایع ساختن سرمایه است، مگر اینکه واقعاً (و نه با ادعا و فریه سازی رگ‌های گردن) کار دوم در سنجش با اولی از اهمیت، استواری، شایستگی‌های لازم برخوردار باشد. اما شگفتا که گاه دومی، عین اولی است و نه با همان تلاش و دیدن منابع و درنگریستن به مصادر و مقابله نسخه‌ها، بل به پاس یکسر به سرقت بردن رنج چندین ساله یک فرد و یا یک مؤسسه،^{۱۰} مؤسسه‌ای ثمره تلاش و کوشش دانشی مرد کهنسالی را که با تأمل و دقت و رنج تمام سامان داده بود، به چاپ گرفت. پس از نشر جلد اول میان آن بزرگوار (ره) با مؤسسه اختلاف افتاد و بانیان مؤسسه و یا مسئول مستقیم دو جلد دیگر را پس نداد و به نشر آن همت گماشت، اما نوشتن تحقیق و تعلیق «گروهی از عالمان، نخبه من العلماء»، اما این گروه فراموش کرده بودند که در مواردی که آن بزرگوار چون روایت را پیدا نکرده بود نوشته بود: «لم اعثر». ساختار فعل را عوض کنند و بنویسند «لم نعثر» که یعنی «دم خروس ...».

متن مهم درسی را مؤسسه‌ای با نهایت دقت تحقیق کرد و با زیبایی و نفاست چاپ کرد و از جمله در آن چاپ از نسخه‌ای خانوادگی و حواشی آن بهره گرفت که حواشی آن نسخه در جای دیگری نبود، مؤسسه‌ای دیگر آن تحقیق را از آن خود کرد و اتفاقاً به همان نسخه و حاشیه‌های آن ارجاع داد! و ...

تفسیر «مقاتل بن سلیمان» را دکتر «عبدالله شحاته» با رنج بسیار و دقتی درخور و نگاشتن «مؤخره‌ای» ارجمند و شایسته چاپ کرد، و چون «دارالکتب الأزهریه مصر» از نشر آن تن زد که بانی و پیشنهادکننده تحقیق بود، ناشری در لبنان همان چاپ را و مآلاً با کیفیت و متنی نازیبیا نشر داد، پس از آن مؤسسه‌ای بزرگ، عین متن چاپ دکتر شحاته را به حروف زنی سپرد بدون امتیازات، دقت‌ها و نکته‌یابی‌های دکتر یاد شده و با عنوان

«حقیقه و علق علیه ...» تفسیر الکشف و البیان را پس از آنکه قرن‌ها در قفسه‌های کتابخانه‌ها خاک خورد مؤسسه‌ای انتشاراتی با تحقیق و تصحیح و تعلیق کسی نشر داد، البته پر از غلط اما مرکزی دیگر آن را عیناً به چاپ سپرد و صد البته با افزودن اغلاطی دیگر ... و ...

این قصه که متأسفانه آکنده از غصه است، سر دراز دارد، باز هم بدان برمی‌گردیم. استاد و محقق پیراسته و جان پاک اندیش روانشاد «علی اکبر غفاری (ره)»، از این جریان رنج می‌برد. از این روی، در نشستی با آینده پژوهش گفتند:

باید اطلاعات کاملی در اختیار تمام مؤسسات تحقیقی و افراد محقق، از کارهای در دست انجام وجود داشته باشد تا بتوانند از دوباره کاری‌ها و اتلاف وقت‌ها جلوگیری کنند. بهتر است ما سالیانه یکی-دو بار مجمعی از محققین و مصححین داشته باشیم تا آنجا ضمن گردهم‌آیی و انتقال تجربیات، فعالیت‌های تحقیقی و تصحیحی همگام شود و در راستای تعالی فرهنگ ما قرار گیرد (گفتگوی آینده پژوهش با استاد غفاری، شماره ۳).

نمونه‌های تحقیق‌های مکرر، ترجمه‌های مکرر و گاه تألیف‌های عیناً گزیده برداری از آثار انجام یافته و بدون نگاه جدید و محتوای متفاوت و تحلیل و ارزیابی برتر فراوان است و در شماره‌های گذشته گاه بدان‌ها اشاره کرده ایم. حضرت استاد ذکاوتی نوشته‌اند:

زیاد اتفاق می‌افتد که پژوهنده علاقمندی شروع به پژوهش در مبحثی می‌کند اما پس از مدت‌ها می‌فهمد که در آن مبحث، تحقیقات پیشرفته به زبان‌های خارجی و عربی و حتی فارسی هست اما ترجمه‌های مکرر از یک اثر داریم که این دوباره کاری‌ها بر اثر بی‌اطلاعی بوده است، وجود بانک اطلاعات و فهرست‌های روزآمد، مخصوصاً همکاری‌های مؤسسات بزرگ لازم است.^{۱۱}

۱۰. ر. ک: مقاله «بازی با میراث»؛ اکنون در غبار راه طلب، ص ۳۱۱.

۱۱. ماجراد در ماجرا، ص ۱۰.

احکام آوردن فرضیه‌ها، یافتن مسئله‌ها و تحلیل نقد احتمالات و رسیدن به جایگاهی استوار- در حد امکان و آگاهی‌ها- است. به گفته تنبیه آفرین و دیده گشای «خواججه عبدالله انصاری» اگر گوش شنوایی باشد:

سخن گفتن جنایت است، تحقیق آن را مباح می‌کند. پس به طریق اولی نوشتن و ثبت کردن چون مانند سخن گفتن نیست. غالباً یک بار گفته می‌آید و پراکنده می‌شود و ... محقق وقتی به درستی مطالعه نمی‌کند، منابع بسیار نمی‌بیند، داده‌های سرچشمه‌های فراوان را نمی‌سنجد، بدون اطلاع از مفهوم اصطلاح‌ها، کلمه‌ها، جمله‌ها به سرعت تصمیم می‌گیرد، نسبت می‌دهد، فرایند کار چه خواهد شد. حضرت استاد ذکاوتی نوشته‌اند:

نویسنده‌ای معروف اسلامی «شهاب‌الدین عمر سهروردی» صاحب عوارف المعارف (متوفی ۶۳۲) را با شهاب‌الدین یحیی سهروردی صاحب حکمة الاشراف (مقتول ۵۸۷) اشتباه کرده و چون «ابن عربی» (متوفی ۶۳۸) با سهروردی صاحب عوارف ملاقاتی داشته، می‌نویسد: «سهروردی صاحب حکمة الاشراف افکارش از محی‌الدین عربی اخذ کرده است»؛ حال آنکه صاحب حکمة الاشراف ۵۱ سال پیش از محی‌الدین فوت شده است! ۱۴

محققی در ضمن گزارش آثار مخطوط «ابو حیان توحیدی» نوشته‌اند:

در کتابخانه «عاطف افندی» در استانبول کتابی در تفسیر قرآن است با عنوان بحرالمحیط و از آن ابو حیان توحیدی و ... و نیز گزیده آن با عنوان النهرالما و ... ۱۵ و روشن است که این همه از ابو حیان نحوی است (محمدبن یوسف بن علی بن یوسف بن حیان) و نه ابو حیان توحیدی (علی بن محمدبن عباس توحیدی) بزرگواری به هنگام یاد کرد «شریف‌الدین ابو عبدالله المعروف بنعمه» - همان کسی که نگارش و تدوین من لا یحضره الفقیه را از شیخ صدوق خواسته است - نوشته‌اند: له ترجمه ضافیه فی کتاب جامع الأنساب، ج ۱ ص ۵۰ (...). اکنون بنگرید جامع الأنساب را که در آنجا درباره این شخصیت، گو این که یکی - دو صفحه مطلب آمده است، اما از شرح حال آن

در همین ماه‌های اخیر دو اثر، یکی تاریخی و دیگری ادبی و هر دو بسیار مهم، به بازار عرضه شده است:

۱. تصحیح تازه‌ای از تاریخ جهانگشای جوینی؛
 ۲. دیوان امیر معزی، تصحیح روانشاد علامه محمد قزوینی از تاریخ جهانگشای جوینی.
- که کاری است کارستان و نمونه عالی دقت در تحقیق و مصداق روشن «غناى دانش و روش در تصحیح و تحقیق» و اکنون روشن است که هر کاری از آن باید گامی باید به پیش، اما این تصحیح [تصحیح آقایان دکتر حبیب‌الله عباسی و دکتر ایرج مهرکی] چنین است. دانشوری نوشته‌اند:

ما در مروری که بر کتاب داشتیم، اختلافات مهمی با متن قزوینی که ضرورت تصحیحی مجدد از تاریخ جهانگشارا ایجاب کند، ندیدیم ... ۱۲

و درباره کتاب دوم یعنی دیوان امیر معزی در همان جا آمده است که:

... اما در حقیقت این چاپ ویرایش دیگری از همان چاپ استاد عباس اقبال است و گویا مصحح محترم کسر شأن مبارک خویش می‌دانسته که در عنوان کتاب اذعان کند متن دیوان اساساً همان طبع اقبال است و جناب ایشان متن چاپی اقبال را غلط‌گیری و ویرایش و تهذیب کرده است و ... ۱۳

این همه نشانگر بلبشوی در تحقیق و تکرار مکررات در پژوهش و بدون برنامه و طرح و دقت کار کردن است.

سهل‌انگاری در پژوهش

باری به هر جهت نویسی در نگارش:

تحقیق نه آوازه‌گری است و نه انبوهی از داده‌های منابع را بر هم هشتن و اثری مکتوب بر میراث مکتوب افزودن، بدون هیچ‌گونه اثر گذاری در روند دانش و رشد علم و پیش‌تازاندن پژوهش و آگاهی‌ها، تحقیق استوارسازی، دیدگاه‌ها، به مرحله اتقان و

۱۲. بخارا، ش ۶۲، ص ۲۹۵.

۱۳. همان. ص ۲۹۷-۲۹۸.

۱۴. ماجرا در ماجرا. ص ۹.

۱۵. ابو حیان التوحیدی فی کتاب المقابلات. ص ۱۰۳.

بزرگوار هیچ چیز گفته نشده است. عالم جلیل القدری به هنگام سخن از پیشینه آثار مرتبط با نسخ نوشته اند:

«آغازین کسی که این موضوع را به بررسی نهاده و درباره آن به گونه ای فنی سخن گفته و اصول آن را گردآورده و در نگاشته ای سامان داده است، ابو محمد عبدالله بن عبدالرحمان اصم مسمعی است از اصحاب امام صادق (ع)». و چون به منابع فهرستی شیعه و آثار مرتبط با رجال شیعه مراجعه کنید خواهید یافت که به هنگام سخن از صحابی یاد شده فقط گفته شده است: «له رساله فی التاسخ و المنسوخ». پس آن همه اطلاعات از کجا آمده است؟ حتماً چنان پنداشته شده است که چون صحابی بزرگی مانند او چون نویسد آن چنان نویسد در حالی که برخی آثار نگاشته شده درباره ناسخ و منسوخ از آن روزگاران باقی است و روشن است که با توجه به حال و هوای نگاشته های آن زمان جز گزارش آیات ناسخه و منسوخه چیزی دیگر نیست و آن هم قاعده همان گونه بوده است. فاضلی پس از یاد کرد برخی از کتاب های مرتبط با علوم قرآنی و با عناوینی چون «القرائنه، القرائات...» و نیز آیات المتشابهات، المتشابهه فی القرآن در قرن دوم نوشته اند:

چنان که پیداست در تنظیم و تدوین این کتاب ها نگاه جمعی به مسائل علوم قرآنی و ارائه نظام ندم آموزه ها و گزاره های آن مطمح نظر نبوده است. برای مثال، از آنجا که مسئله اختلاف قرائت های قرآن، دشواری ها و مشکلات بسیاری برای مسلمانان ایجاد کرده، شماری از صاحب نظران در حل این مشکل فراهم آوردند، یا از آنجا که بازار مباحث کلامی میان اشاعره و معتزله داغ بود. برخی کتابی در بررسی آیات متشابه و در دفاع از مبانی کلامی خود تدوین کردند.

بگذرد که تعلیل چگونگی نگاشته های کتاب های مرتبط با قرائت بدان گونه که آمده است، شتابزده است و نادرست. در بند دوم گفتار فاضل محترم چنان پنداشته اند که هر کتابی با عنوان متشابه لزوماً بررسی از بحث های کلامی است؛ در حالی که آگاهان می دانند مراد از «متشابه» در این روزگاران آیات، جمله ها و قصه های همگون و مکرر در قرآن است و نه «متشابه» در برابر «محکم». با نگاهی کلامی که کاربرد آن متأخر است، این اشتباه به فهرستی بلند از نگاشته ها و آثار مرتبط با «متشابهات القرآن» ها هم راه یافته بود. که در مجله ارجمند پژوهش های قرآنی نشر یافته بود، این همه یعنی شتابزدگی در داوری ناآگاهی از پیشینه دانش ها و چگونگی به کار رفتن واژه ها، اصطلاح ها و ...

در اثری فاخر و ارجمند و خواندنی به مناسبتی از تدوین حدیث سخن رفته است و در ضمن بحث چنین آمده است:

پس از آن همه خسارت و هرج و مرج که بر اثر ممنوعیت ثبت حدیث دامنگیر اسلام و مسلمانان شد، اولین بار «عمر بن عبدالعزیز» که از دست رفتن علما، روات، حفاظ حدیث و اصحاب پیامبر اکرم (ص) به شدت نگران شده بود، به علمای بلاد از جمله «ابوبکر بن حزم» نوشت که حافظان حدیث نبوی را گرد آورند و به تدوین محفوظات آنها اقدام کنند ...

آن گاه نوشته اند:

گویا تنها ثمره این اقدام خلیفه مروانی برداشتن ممنوعیت بود، اما کوتاهی دوران خلافت (و شاید علل دیگر) به وی مجال نداد که برای تدوین حدیث اقدام عملی کند. پس سخن «این حجر عسقلانی» و برخی از همفکران او که با اشتیاد به این نامه احتمال می دهند که آغاز تدوین حدیث از زمان عمر بن عبدالعزیز باشد، قابل اعتنا نیست؛ زیرا در هیچ منبع تاریخی از اقدام عملی مخاطبان نامه عمر بن عبدالعزیز - از جمله ابوبکر بن حزم - برای تدوین حدیث سخن به میان نیامده است، حتی ذهبی تصریح کرده است که نخستین تصنیف و تدوین سنن و تألیف فروع پس از انقراض دولت بنی امیه (و بنی مروان که تمه بنی امیه بود) و انتقال قدرت به عباسیان انجام گرفت، سپس در زمان «هارون الرشید» تألیف و تصنیف فراوان شد و ...

از آنچه آمد، روشن است که مؤلف بزرگوار بر این پندار است که تا عمر بن عبدالعزیز با منع حکومت هیچ گاه حدیث (در مکتب خلفا) ثبت و ضبط نشده است و پس از آن نیز چون کار وی در حد رفع منع بوده است. این مطلب اشتباهات چندی دارد، هم به لحاظ محتوا و هم به لحاظ روش. اول در این قسمتی که نقل کردیم و نیز در بخش های دیگر کتاب به هنگام بحث از کتاب حدیث، بین اصل کتابت و ثبت و ضبط و تدوین خلط شده است. دو اینکه بدین نکته توجه نشده است که منع

سخنرانی های عالمان و محققان همت می گمارند، نقل ها را -چه حدیثی و چه تاریخی- و نسبت ها را به درستی و دقت به منابع آنها ارجاع دهند و بر پایه منابع به دقت و استواری تصحیح کنند؛ چون حافظه به هیچ گونه قابل اعتماد نیست. این سخن علامه محمدخان قزوینی، پیر دیر تحقیق به سبک جدید در ایران، چه اندازه تنبه آفرین و بیدارکننده است که گفته بود:

... با اینکه من مسلمان مذهبی هستم و روزی پنج بار در نماز لا اقل «قل هو الله» را تکرار می کنم، با همه اینها اگر بخواهم سوره «قل هو الله» را در یکی از مقالاتم بنویسم، از جای بلند می شوم و از رف اطلاق قرآن کریم را پایین می آورم و باز می کنم و سوره «قل هو الله» را حرف به حرف رونویسی می کنم و سپس قرآن را می بندم و می بوسم و دوباره توی رف می گذارم.^{۱۹}

استاد شهید مرتضی مطهری (ره) در یادداشت های ارجمند و خواندنی خود حماسه حسینی آیه شریفه: «فخرج منها خائفاً يتربص قال رب نجني من القوم الظالمين» را آورده و نوشته اند:

امام حسین (ع) به هنگام خروج از مکه این آیت الهی را قرائت فرمودند که قطعاً نادرست است و درست این است که امام (ع) به هنگام خروج از مدینه این آیت الهی را قرائت فرموده اند، و در هیچ منبعی نیامده است که این آیه را به هنگام خروج از مکه قرائت کرده اند.^{۲۰}

بی گمان اگر استاد شهید خود این یادداشت ها را به چاپ می سپرد، به منابع نقل آن مراجعه می کرد و نقل بدوی متکی به حافظه را تصحیح می کرد؛ کاری که باید متولیان نشر آثار استاد می کردند و نکرده اند.

عالمی گران قدر با تکیه بر حافظه در درس جریان مرتبط با آیه «والذين يكتزون الذهب والفضة ولا ينفقونها في سبيل الله فبشر بعذاب اليم» را که جریانی است معروف و اتفاق افتاده بین عثمان و ابوذر و معاویه و ابوذر، به ابی بن کعب نسبت داده است و محققان مؤسسه ای که کتاب در ضمن منشورات آن نشر یافته، مصدر حادثه را آورده اند^{۲۱} که در منبع نیز ابوذر است و نه ابی بن کعب؛

۱۶. ر. ک: مجله علوم حدیث، سلسله مقالات «تدوین حدیث»، ش ۱ تا ۹.

۱۷. جامع بیان العلم و فضله، ج ۱، ص ۳۳۱.

۱۸. همان، ج ۲، ص ۱۱۵۲.

۱۹. خود مشت مالی، ص ۴۱.

۲۰. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۳۴؛ ارشاد شیخ مفید، ج ۲، ص ۳۵؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷.

۲۱. ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۵۳-۵۴.

دستگاه خلافت، منع رسمی و سیاسی بودن عام و فراگیر افزون بر جریانی که خود حکومت راه انداخت و حدیث را می نوشتند، کسان بسیاری نیز منع را نپذیرفته و کتابت می کردند.^{۱۶} سه دیگر اینکه قطعاً پس از رفع منع عمر بن عبدالعزیز و دستور او به کتابت، حدیث نوشته شد و در دفاتر متعدد و جداگانه، و از موضوعات مختلف و با گستردگی.

اکنون اندکی از بسیاری از نصوص تاریخی را می آورم و می گذرم:

روی عن سعید بن زیاد قال سمعت ابن شهاب یحدث سعد بن ابراهیم امرنا عمر بن عبدالعزیز بجمع السنن فکتبناها دفتراً، دفتراً، فبعث إلى کل أرض له علیها سلطان، دفتراً.^{۱۷}

و معمر می گوید: می پنداشتم از زهری بسیار حدیث نقل کرده ایم تا آن گاه که ولید کشته شد ... دفترها بود که از خزانه ولید بر چهارپا بار می شد و می گفتند اینها از دانش زهری است.^{۱۸}

این همه نشانگر آن است که بر پایه دستور عمر بن عبدالعزیز حدیث تدوین یافته است و بدین سان روشن است که سخن ذهبی ناستوار است و نه سخن ابن حجر. اما مهم این جمله دانشور ارجمند و بزرگوار است که مرقوم داشته اند:

... در هیچ منبع تاریخی از اقدام عملی مخاطبان نامه عمر بن عبدالعزیز ... برای تدوین حدیث سخنی به میان نیامده است و نکته نهایی اینکه ادعایی به این مهمی را مستند ساختن به ذهبی و آن گاه ارجاع دادن به تأسیس الشیعه به لحاظ روشی، خطاست؛ گو اینکه مؤلف تأسیس الشیعه، عالمی است بزرگ و محقق است سترگ و معتمد.

از باری به هر جهت نویسی و بدون تأمل و درنگریستن به منابع و عدم تتبع در سرچشمه های بحث «باری به هر جهت گویی» و اعتماد به حافظه در تحقیق و استناد به محفوظات در پژوهش است. شاید بجا باشد اکنون فروتنانه بخواهیم، مؤسسات، محققان و عالمانی که به نشر و گزارش «درس گفتارها» و یا

یعنی محققان و مصححان کتاب منبع را دیده‌اند، جلد و صفحه آن را نیز به درستی ضبط کرده‌اند و اما لختی درنگ نکرده و به متن ننگریسته‌اند که بدانند آنچه در کتاب آمده است با مصدر همخوانی ندارد. آیا به محققان و مصححان این آثار می‌توان اعتماد کرد و نقل‌های دیگر آنها را پذیرفت و ...

دانشوری دیگر گفتگویی با «مولا امیرالمؤمنین علی (ع)» را با مردی از قبیله بنی کلب نقل کرده‌اند، بدین سان:

هنگامی که امیرالمؤمنین فرمود: «سلونی قبل أن تقعدونی»، (از من سؤال کنید، قبل از آنکه مرا از دست بدهید) یعنی من همه چیز می‌دانم و هر کس هر چه می‌خواهد، بپرسد. کسی بلند شد، گفت: یا علی، مگر تو علم غیب داری؟ حضرت به او فرمود: ساکت باش! «انما هو تعلم من ذی علم»، (به درستی آن علم من - فراگیری است از صاحب علم)؛ حضرت می‌خواستند با این بیان به آن شخص بفهمانند که این مطالب را من خودم یاد نگرفته‌ام و از راه عادی برایم حاصل نشده است، بلکه به من داده شده. علم غیب را هر کس بخواهد بداند، باید خدا به او بدهد. از جبرئیل و میکائیل گرفته تا پیامبران و اولیا همه و همه، تعلّم کرده‌اند. اصل علم به غیب، مال خداست و خود خدا به هر کس صلاح بداند، می‌دهد، و گرنه هیچ کس از پیش خودش نمی‌تواند عالم به غیب شود. تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

قصه این است که علی (ع) پس از جنگ جمل در بصره ضمن یک سخنرانی، گزارش‌هایی از رویدادهای آینده در بصره داد و از نبردهای ترک‌های تاتار و مغول و خونریزی‌های آنان سخن گفت که این همه از اخبار غیبی بود ... امام چون به این جمله رسید که «این قوم بدان اندازه آدم می‌کشند که مجروحان از روی کشتگان عبور می‌کنند»، یکی از اصحاب آن حضرت گفت:

بی تردید به شما علم غیب عطا شده است، امام خندید و فرمود: ای برادر کلبی، این علم غیب نیست بلکه آموختن از صاحب علم است (... و انما هو تعلم من ذی علم ...). بنگرید بر اساس نقل نهج البلاغه این پرسش به هنگام گفتن «سلونی قبل أن تقعدونی» نبوده است. دو دیگر اینکه کسی بلند نشده است، عبارت نهج البلاغه این است: «فقال له بعض اصحابه ...». سه دیگر اینکه حضرت به او نفرمود: «ساکت باش!» که به نوعی نشانگر لحن اعتراضی امام (ع) است، بلکه امام (ع) لبخندی زده و فرموده است: «... برادر کلبی ...» و بالاخره آمده است که آن شخص گفت: مگر تو علم غیب داری؟

که نوعی استبعاد بل اعتراض است که غلط است بلکه او با تأکید می‌گوید: «خداوند به تو علم غیب داده است» و ...

بنگرید این همه اشتباه در نقل گفتاری کوتاه روشن است که از اعتماد به حافظه سرچشمه گرفته است و چنین مشکلی را به وجود آورده است. راه درست این است که مؤلف و یا دستیاران او باید به هنگام چاپ این نقل‌ها را با مصادر نقل تطبیق کنند و نارسایی‌ها را بزدایند.

استاد «باستانی پاریزی» در کتاب یاد شده، نمونه‌هایی خواندنی و بیدارگر در ذیل «حافظه، خطا می‌کند»، آورده و تأکید کرده است که به هنگام نقل، هرگز نباید به حافظه اعتماد کرد؛ از جمله این رباعی زیبا را با اعتماد به حافظه به «افسر کرمانی» نسبت داده است و پس از آن دریافت است که اشتباه کرده است:

بلندی یافت کوه از پای در دامن کشیدن‌ها

به سنگ آمد سر سیلاب از بیجا دویدن‌ها

من از بی قدری خار سر دیوار دانستم

که ناکس کس نمی‌گردد از این بالا گزیدن‌ها^{۲۲}

و چنین است که استاد «عبدالحسین زرین کوب (ره)» تأکید می‌کند که در پژوهش نباید با استناد به حافظه مطلب آورد و می‌نویسد:

... بسیار پیش می‌آید که اعتماد بر نقلی نادرست، محققى ساده‌دل را گمراه می‌کند و به ورطه لغزش می‌افکند. شاید خیلی از موارد این بی‌دقتی از آنجا پدید می‌آید که محقق از فرط غرور و خودپسندی همه بر حافظه خویش تکیه می‌کند. حقیقت آن است که در کاری از این گونه، اعتماد بر حافظه دام خطاست و از این روست که محققان بزرگ جهان از این اعتماد بر حافظه بر حذر بودند.^{۲۳}

محقق باید با صبوری تمام و شکیبایی ثمرآفرین، مستقیم به

۲۲. خودمشت مالی، ص ۱۰۳-۱۲۷.

۲۳. یادداشت‌ها و اندیشه‌ها، ص ۱۲؛ نیز ر.ک: ماجرا در ماجرا، ص ۷.

هر بار که آخرین کلمه اثر را می نویسم، پیش خودم فکر می کنم: اگر مجال داشتم که دوباره نویسی اش کنم، این بار حتماً بهتر می نوشتمش، شاید حتی صحیح تر. ۲۵

آن که سینه ستبر می کند و رگ های گردن درشت می نماید و با صدایی در اوج از «سخن در نهایت بودن» و «پژوهش را به فرجام رساندن» و «استواری بی چون و چرا» سخن می گوید، بی گمان نه خود را شناخته است و نه چندی و چونی پژوهش را و نه درازنا و ناپیدا کرانگی دانش و چه و چه های آگاهی ها و علم و ... را، و مآلاً افتادن در کمند ناآگاهی است و ماندن در چنبر جهل و گرفتار آمدن در مهم ترین مدخل «شیطان»، یعنی «عجب»، و گرنه آنکه خود را همبر نقصانی بیابد و کار و بارش را با همه تأمل کردن ها و دقت کردن ها باز هم همسوی کاستی ها، بسی خواهد کوشید و در فریه سازی اندیشه و به کمال رساندن، آرام نخواهد گرفت و در استکمال خود گام خواهد زد:

هر که نقص خویش را دید و شناخت

اندر استکمال خود دو اسبه تاخت

زان نمی پرد به سوی ذوالجلال

کو گمانی می برد خود را کمال ۲۶

بدین سان خود نیز در فرایند پژوهش و دانش خود به «نقد» خواهد نگریست و از اینکه دیگران چنین کنند بر نخواهد آشفنت، و سخن پیشوای شهیدان را آویزه گوش خواهد داشت که:

من دلائل العالم انتقاده لحدیثه. ۲۷

و امیر بیان، خداوندگار کلام، مولای پروا پیشگان هم فرمود

که:

العاقل من اتهم رایه. ۲۸

اینهمه یعنی خود را نیازمند بیشتر دانستن. و استغنا نفروختن، و خویشتن را در استکمال نپنداشتن و تلاش را بکار بستن، جستجو کردن و در پی زدودن نقص ها حرکت کردن و در جهت برطرف کردن کاستی ها کوشیدن که:

هر چه روید از پی محتاج رُست

تا بیابد طالبی چیزی که جست ۲۹

۲۴. معجم الادباء.

۲۵. خاطره ها و نامه هایی از ویلیام فاکتر، کتاب سخن، ص ۱۱۲.

۲۶. مثنوی، دفتر اول، ابیات ۳۱۱۲ و ۳۲۱۳.

۲۷. تحف العقول، تحقیق: علی اکبر غفاری، ص ۲۴۸.

۲۸. الحیاء، ج ۲، ص ۱۶۳.

۲۹. مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۲۰۸.

منابع و مصادر مراجعه کند و با دقت و وسواس مطلب را برگزید و ثبت و ضبط کند.

خودمشت مالی

سخن از آسیب ها و کاستی های پژوهش در دنیای معاصر فراتر از آن چیزی است که در این مجال بتوان بدان پرداخت، اکنون و پیشتر از آنکه به کاستی مهم و بس ناهنجار دیگری بپردازم به تناسب سخن از راه یابی ناهنجاری ها به نگاشته و ضرورت بازنگری آنها موضوعی را مطرح می کنم که اگر توجه ها را جلب کند شاید بخش مهمی از پژوهش ها نقد شوند و آنک، آنک ظاهر بد و رماننده نقد رخت بر خواهد بست و نقد فرهنگی خواهد شد برای پژوهشیان و ...

بی گمان همگان کاستی، ناهنجاری و نقصان را همبر انسان و کشش ها و کوشش های او می دانند و قطعاً هیچ کس نیست که با تمام وجود «الکمال لله وحده» را باور نداشته باشد و بدین سان بر نقصان خود و دیگران پای نفاخته باشد. محقق، نویسنده و متفکر نیز هر چه ساخته نویس و پخته نگار و استوار قلم باشد، از این قاعده مستثنا نیست. متن سخن زیبا و تنبه آفرین «عماد کاتب» را بیاوریم:

ینی رأیت أنه لا یکتب إنسان کتاباً فی یومه الا قال فی غده لو غیر هذا لکان أحسن ولو زید کذا لکان یتحسن ولو قدّم هذا لکان أفضل ولو ترک هذا لکان أجمل وهذا من أعظم العبر و هو دلیل علی استیلاء النقص علی جملة البشر؛ ۲۴ چنان دیدم که هیچ کس امروز کتابی نمی نویسد، جز آنکه چون روز دیگر در آن بنگرد، گوید: اگر این دگرگون می شد، نیکوتر می بود و آن افزون می گشت، زیباتر می نمود و اگر این پیشتر بود، برتر می نشست و اگر آن را نمی آوردم، زیباتر بود و ... این همه برترین عبرت هاست و دلیل چیرگی نقصان بر تمامت بشر.

گویا آنچه عماد کاتب آورده است، درونمایه باورهای همه انسان هاست درباره کار و بار خویش؛ گرچه به زبان نیاورند و بر آن تفوه نکنند. بنگرید سخن ارجمند «ویلیام فاکتر» را که می گوید:

بدین سان پیشنهاد می‌کنیم محققان، مؤلفان، مترجمان، نویسندگان، پژوهشیان، مراکز تحقیق و مؤسسات پدیدآورنده آثار بزرگ پس از سالیان پژوهش و از پس سال‌ها تحقیق خود، فرایند پژوهش خود را به «عیار نقد» بسنجند و سره از ناسره آن را بازشناسی کنند و لغزش‌ها و سکندری‌های پژوهشی و علمی خود را بازگویند. باری، همواره دو گونه باشند پدیدآورنده، ارزیابی‌کننده، نویسنده، نقدکننده، بدان گونه که «تولستوی» گفت:

در هر نویسنده‌ای همواره می‌باید دو شخصیت با هم وجود داشته باشد، یکی نویسنده و دیگر منتقد.^{۳۰}

چون چنین شود، و خود از خود بگویند و نارسایی‌ها را برشمارند، بی‌گمان از گفتن‌ها و نوشتن‌ها و نقد کردن‌های دیگران برنخواهند آشوبید، خواهند پذیرفت و به تصحیح و آن‌گاه به کمال نزدیک کردن اثر خود همت خواهند گماشت. نکته دیگر اینکه این گونه نکته‌گیری‌ها و ارزیابی‌ها برای دیگران و به ویژه کسانی که در آغاز راه هستند، می‌تواند سرمشقی ارجمند و دستورالعملی کارآمد باشد. استاد دکتر «ابراهیم باستانی پاریزی» - که این عنوان را از وی وام گرفته‌ام - و گویا اولین کسی که بر این نمط رفته است و ظاهر آخرین نیز! سالیان سال پیش در ضمن مقاله و آن‌گاه در کتابی با همین عنوان نوشته‌اند:

یک تیر و سه نشان

اما خود مشت مالی، من تاکنون اندکی بیشتر از ۵۸ کتاب چاپ کرده‌ام و کمی کمتر از هزار تا مقاله نوشته‌ام. حالا مقاله‌ها به جای خود، اگر در آن ۵۸ کتاب هر کتاب اقلأ ده - پانزده تا غلط و اشتباه هم وارد شده باشد، تعداد سهوها از هزار خواهد گذشت. چنان که طی این مدت طولانی شصت - هفتاد سال نویسندگی (اولین مقاله من در ۱۳۲۱ ش / ۱۹۴۲ م. گرما گرم جنگ بین الملل دوم در بیداری کرمان چاپ شده، و اولین کتاب من، آگار پیغمبر دزدان در ۱۳۲۴ ش / ۱۹۵۴ م، درست در پایان جنگ، باز هم در کرمان در روزگاری که محصل دانشسرای مقدماتی بودم چاپ شده است) و بنابراین از چاپ اولین کتابم - که اینک به چاپ هفدهم رسیده - درست شصت سال تمام گذشته است.

آری، در این مدت، غلط‌ها - آنچه خود دریافته‌ام، و آنچه دیگران دریافته‌اند و تذکر داده‌اند - آن قدر بوده که وقتی من

خواستم یکجا، آنها را اصلاح کنم، تبدیل شد به کتابی نزدیک پانصد صفحه که تاکنون دو سه بار چاپ شده است. البته در این کتاب، من خواسته‌ام یک روش مناسب تحقیق برای نگارش مقالات تاریخی هم به دست داده باشم، و ضمن تشریح اصول آن کار، مواردی که ممکن است نقص و اشتباه و ایرادی و قصوری پیدا شود. نمونه آن موارد را از همان اشتباهات و خطاهایی که خود مرتکب شده‌ام، به دست داده‌ام. بالتبیین، بایک تیر، سه نشان زده شده، نه دو نشان: اول آنکه راه و رسم نگارش مقالات تاریخی را به عنوان یک کتاب راهنما نوشته‌ام. نشان دوم اینکه اشتباهات خودم را تصحیح کرده‌ام و از خوانندگان خواسته‌ام اگر آن کتاب مراد دارند، آن را به صورت جدید تصحیح کنند. اما نشان سوم که از همه بهتر است، این است که برای خودم دشمن تراشی نکرده‌ام؛ یعنی به جای اینکه بگویم فلان مورخ فلان جا اشتباه کرده و فلان نویسنده در اینجا کوتاه آمده، مورد مثال را از خود آورده‌ام و نه تنها دشمنی برای خود تراشیده‌ام، بلکه نفس اماره را - که خود بزرگ‌ترین دشمن درونی آدمیزاد و مورث خودخواهی است - به این طریق تنبیه کرده و به مرحله تهذیب و تنزیه نزدیک کرده‌ام.

سی، چهل سال پیش، از پاریس مقاله «خودمشت مالی» را برای راهنمای کتاب فرستادم و چاپ شد.

استاد در پی این نکته آموزنده، داستانی آورده‌اند که آن نیز از جهاتی آموزنده است و شنیدنی. پس آن را نیز می‌آورم:

شبی در مجلسی در پاریس که دوستان جمع بودند و یک طبیب فرانسوی نیز حضور داشت، گفتگو از این مقاله به میان آمد. آن طبیب فرانسوی گفت:

- اتفاقاً در فرانسه نیز این کار مشابهی دارد و توضیح داد که یکی از اطبای فرانسه، بعد از سی سال طبابت، اعتراف به

۳۰. رمان به روایت رمان نویس، میریام آلوت، ترجمه علیمحمد حق شناس ص ۲۷۵؛ کتاب پژوهی، ص ۷۱.

فاضل مشفق عرض ندارد و خطا و صواب آن از ایشان طریق استرشاد نشود و ایشان به صحت نظم و قبول وزن و درستی قافیت و عذوبت الفاظ و لطافت معانی آن حکم نکنند، آن را بر منصفه عرض عامه نشانند و در معرض پسند و ناپسند هر کس نیارد.^{۳۲}

این حال و هوا و روحیه می تواند در انسان آنک و آنک این حالت را به وجود بیاورد که به انتقاد از خود پردازد و روشن است که این راه و روش و کار و بار برای مؤسسات و مجامع علمی پذیرفتنی تر و امکان پذیرتر است.

سرقهت، اما نه «ادبی»!

در میراث کهن ما کمابیش از جریانی با عنوان «انتحال»، سرقهت ادبی یاد شده است و در ضمن آن کمابیش از گزیده برداری ها، اقتباس ها و ... سخن رفته است. انتحال را بدین سان تعریف کرده اند: [به خود بستن و ادعا کردن چیزی که از دیگری است]:

یکی از سرقهت شعر و آن چنان است که شاعری شعر شاعری دیگر را عیناً بی تغییر و تصرف در لفظ و معنی آن، یا با اندک تغییر و با آوردن بیت و یا ابیاتی بیگانه در میان ادبیات شعر و تغییر تخلص، به خود منسوب سازد...^{۳۳}

و این روشن است که در ادبیات پژوهشی ما عنوان «انتحال» و یا «سرقهت» در حوزه ادبیات و شعر است و از این روی، گاهی از آن با عنوان «سرقهت ادبی» یاد کرده اند. اما اینک و با سمت و سوی که این سطور دارد، با این عنوان می خواهیم از یکی از آسیب های پژوهش های روزگار معاصر سخن بگوییم.

در میان میراث کهن و آثار بزرگ فقهی، اصولی، تاریخی، تفسیر، کلامی، اخلاقی، گاه صفحات بسیاری را توانید یافت که عیناً از متن و کتابی پیشتر نگاشته شده نقل شده است، بدون هیچ گونه دخل و تصرفی. گویا این موضوع نوعی روایی را در میان پیشینیان داشته و بر آن «انگشت اتهام به سرقهت» نمی نهادند و اگر هم گاه چنان می شد، پاسخ درخور می یافتند، بدان گونه که گویند در میان «سخاوی و سیوطی» رخ داده است.^{۳۴} اکنون کتاب بسیار مهم و ارجمند مفاتیح الغیب مفسر، محدث و حکیم

۳۱. خودمشت مالی، ص ۴۳ و ۴۲.

۳۲. المعجم فی معایب اشعار العجم، شمس الدین محمد بن قیس رازی، تصحیح محمد قزوینی و مدرس رضوی، چاپ سوم، ص ۴۶۰-۴۶۱.

۳۳. دایرة المعارف مصاحب، ج ۱، ص ۲۵۸؛ فرهنگنامه ادبی فارسی، ج ۲، ص ۸۱۰.

۳۴. جلال الدین السیوطی و اثره فی الدارسات اللغویه، ص ۱۴۵-۱۴۴.

اشتباهاتی کرده است که طی این سی سال، در مورد بیماران خود روا داشته بوده- از غلط تشخیص و از تجویز دوی اشتباهی و جراحی بی مورد، و ده ها کار دیگر...

او همه اشتباهات خود را به صورت کتابی درآورده و راه پرهیز از این خطاها را نشان داده است و بالتبجه کتاب او، اینک یکی از بهترین کتاب های کمک درسی برای دانشجویان دانشکده پزشکی به شمار می رود.

من به آن طیب با کمال، گفتم:

فرق کار من و طیب شما این است که اشتباهات امثال مخلص، در تحقیقات علوم انسانی، اگر ضروری هم به کسی داشته باشد، ضرر جانی نیست و از اسناد شعر حافظ به سعدی ممکن است تجاوز نکند؛ اما اشتباهات پزشکی شما، خوب معلوم است دیگر؛ همان حکایت میرزا علیرضا حکیم کرمانی است که وقتی از قبرستان عبور می کرد، عبایش را روی سرش می کشید و می گفت: «از این رختخواب بیشتر این خفتگان در خاک را، من پهن کرده ام، از روی آنها خجالت می کشم».^{۳۱}

اگر آنچه استاد باستانی پاریزی نوشته اند و کاری که انجام داده اند، شیوه ای همگانی شود و تمام پدیدآورندگان بر این نمط روند، بی گمان فضای نقد سالم خواهد شد و مآلاً نقد دیگران نیز پذیرفتنی خواهد شد و صد البته که ارزیابی خود از کار و بار خود و آن گاه بر نمودن و گزارش کردن آن، یک شرط مهم دارد و آن «شجاعت» است: شجاعت «انتقاد از خود»، و دو دیگر «انتقادپذیر» باشد و کاستی و احیاناً ناهنجاری را بر خود پذیرا باشد. پیشینیان ما برای استوارسازی کلام و سخن پیشنهاد می کردند که آنچه را پدید آورده اند، به ارزیابی و تحلیل و نقد دیگران بگذارند. «شمس قیس رازی» در این باره گفته است:

اگر کسی خواهد که در فن شعر به درجه کمال رسد و سخن چنان آید که پسند ارباب طبع باشد، باید که ... به هیچ حال در اول و هلت بر گفته و پرداخته خویش اعتماد نکند و تا آن را مره بعد آخری بر ناقدان سخن و دوستان



و فیلسوف بلند آوازه «صدر المتألهین شیرازی» را با چاپ منقح و جدید آن در پیش روی دارم. محقق ارجمند آن در جهت نشان دادن منابع و مصادر کتاب، رنجی گران بر خود هموار ساخته است و در موارد بسیاری مثلاً نوشته است: «از اینجا تا پایان برگرفته از شرح فصوص قیصری است...»، «بخش اول این «مشهد» برگرفته خلاصه ای است از کلام ابن عربی در الفتوحات المکیه»، «... تمامی این «مشهد» و حتی عنوان آن برگرفته شده است از التفسیر الکبیر... و...» و گویا این گونه عمل کردن پذیرفته شده بود.

به این قصه شنیدنی توجه کنید: استاد عالی قدر «آیت الله حاج شیخ محمد واعظ زاده»، درباره شیفتگی استاد شهید مرتضی مطهری به صدر المتألهین نوشته اند:

«در مورد ملاصدرا» می گفت این مرد چنان به افکار خود معتقد و پایبند بوده که خدای خود را با آنها می پرستیده است و خود او نیز از همین فلسفه سرشار از ذوق و نوآوری و ژرفای اندیشه، با تمام وجود سیراب شده بود و با تمام وجود آن را لمس کرده بود.

مرحوم مطهری در محاورات خصوصی به شدت از این فلسفه و از شخص ملاصدرا دفاع می کرد و به نظر می رسید که در محاورات، یک نوع تعصب و حساسیت، نسبت به آن دانشمند متفکر به خرج می دهد که البته مردی چنان واقع بین و منصف را نباید چنین توصیف نمود، بلکه او از آنچه طی سالیان دراز دلیل و برهان باور کرده بود و آن را بسیار مقدس می شمرد، دفاع می کرد.

اینک [نمونه ای] از این محاورات و گفتگوهای مجلسی را که به خاطر دارم، یاد می کنم:

به سالهای اقامت در قم، روزی در منزل همشهری فاضل و ناکام خود مرحوم «شیخ محمد فرید نهاوندی» - که در جوانی درگذشت - با استاد مطهری و آقای سید محمد حسین بهشتی و یکی دو تن دیگر، بحث به «ملاصدرا» کشیده شد. آقای فرید اظهار کرد بعضی از آرای ملاصدرا از فخر رازی اخذ شده و پاره ای از عبارات کتاب اسفار عین عبارات کتاب مباحث المشرقیه فخر رازی است. این سخن که باعث تعجب همه حاضران و انکار بعضی از آنان گردید، سبب شد هر دو کتاب را از قفسه بیرون بیاورند و مرحوم فرید خود مباحث المشرقیه را به دست گرفت و می خواند و یکی دیگر هم اسفار ملاصدرا را باز کرد و

گوش می داد. عبارات مشابه را مقایسه کردیم، با هم هیچ فرقی نداشت، حتی در جایی این جمله در هر دو کتاب وجود داشت: «هذا مما لم یسبقنی إلیه أحد»، یعنی این مطلب را کسی پیش از من نگفته است.

مرحوم مطهری با ناراحتی از ملاصدرا دفاع می کرد و می گفت: این رسم علما بوده که در بیان یک مطلب علمی، اگر سخنان دانشمند دیگری را بیانگر مناسبی برای نظریات خود می دیدند، همان عبارات را بدون اینکه بگویند از چه کسی است، به صورت اقتباس می آوردند؛ مثلاً بسیاری از عبارات مرحوم «حاج آقا رضا همدانی» در کتاب صلاة عین عبارات استادش «شیخ انصاری» است (یا کسی دیگری را نام برد که درست به خاطر ندارم) و این عیب شمرده نمی شده است. ۳۵

عوام العلوم والمعارف و الأحوال من الآیات والأخبار والأقوال تقریباً و یا تحقیقاً همان بحار الانوار علامه مجلسی است، با اندکی دخل و تصرف در ترتیب روایات. اما اکنون نیز آنچه اتفاق می افتد که اندک هم نیست، آیا با چنین «توجیهات ناموجهی» پذیرفتنی است؟! یا اساساً آنان که به چنین کارهایی دست می یازند و آثار دیگران را - بخشی و یا همه آن را! - از آن خود می سازند اندیشه ای دیگر، توجیهی دیگر و «محملی» دیگر برای رفتار خود دارند. به راستی، برخی از آثاری که اکنون نشر می یابد و گاه نویسنده را در جایگاه «محقق» و «پژوهشگر» می نشانند! حکایتی جز قصه لطیف شاعری نیست که آن را جامی در بهارستان آورده است:

جامی در کتاب بهارستان حکایت شاعری را آورده است که در واقع حکایت این دسته از نویسندگان کتاب ساز است که با چسب و قیچی از کتاب های دیگران کتاب می سازند و نوشته های چهل تکه فراهم می کنند. او می گوید:

شاعری پیش صاحب عباد قصیده ای آورد. هر بیت از دیوانی و هر معنی زاده طبع یک سخن دانی. صاحب عباد

۳۵. یادنامه استاد شهید مرتضی مطهری، ج ۱، ص ۳۲۷-۳۲۶.

رنجنامه استادی فاضل و دردمندی درد آشنا را بیاورم درباره آنچه در این نگاهشته به خامه رفت و به ویژه درباره انتحال و سرقت :

«راست است که پژوهش سنجیده و سزیده، پیش و بیش از هر چیز، دانش و بینش و روش می‌خواهد و دانشگاه و خانه و اینجا و آنجا نمی‌شناسد، اما این نیز هست که دانشگاه با نامی که دارد، جای دانش باید از هر جای دیگر برای کارهای دانشی و پژوهشی پر پیمان، آماده‌تر و کارا تر باشد؛ چنان که دانشگاهیان باید در این راه از هر کس دیگر پیش و بیش باشند و کارهایشان از همه گان بهنجارتر و استوارتر باشد. بگذریم که سوگمنده امروزه که همه چیز دگرگون شده و کمتر چیزی در جای سزای خود نشسته است، دانشگاه نیز- با چشم پوشی از پاره‌ای استثناها- دیگر نه جای دانش و پژوهش را بداند و کم مایگان یا بی‌مایگانی شده که بی‌آنکه الفبای دانش و پژوهش را بدانند و اندوخته و آموخته بسنده و بایسته‌ای داشته باشند، به ناروا و با هزار ادعا در جایگاه استادی! نشسته‌اند و وقت و بخت هزاران دانشجوی تباه و سیاه می‌کنند و آنان را تهی دست و نومید، به خانه و جامعه باز می‌گردانند، در زمینه‌های پژوهشی نیز هیچ کار کردنی، نمی‌کنند جز هدر دادن بودجه‌های پژوهش و جز سیاه کردن برگ‌های سفید و روسیاهی آوردن برای دانشگاه‌ها و پژوهشگاه‌ها؛ حاصل این هرزه کاری‌های پژوهشی نیز- جز طرح‌های تباه و بیهوده‌ای که خوشبختانه هرگز چاپ و نشر نمی‌شوند- کتاب‌ها و مقاله‌های پوک و پوچی است که جز آشفته‌تر کردن بازار بی‌در و پیکر کتاب و مجله، و جز هرز و هدر دادن پول و وقت خواننده، بر و بار دیگری ندارند و گواه آشکاری هستند بر اینکه امروزه دیگر نمی‌توان مانند بیهقی گفت: هر کتاب به یک بار خواندن می‌ارزد.

از این بدتر و رسواتر و فاجعه‌بارتر، کار پاره‌ای از رندان و دزدانی است که چه در دانشگاه و چه بیرون از آن، بی‌شرمانه نوشته‌ها و نوارهای این و آن را چپو می‌کنند و به یغما می‌برند و بانداک دگرگونی و جا به جایی، گاه نیز بی‌هیچ دگرگونی رونویسی و به نام خود می‌چاپند و در پایان گستاخانه سیاه‌بلند بالایی از منابع و مأخذی! به دست می‌دهند که نه تنها آنها را نمی‌توانند بخوانند و بفهمند، که هرگز آنها را ندیده‌اند و نمی‌شناسند و حتی نام آنها را درست ادا نمی‌کنند و به هیچ روی نمی‌اندیشند و به روی خود نمی‌آورند که

این گونه دزدی، هزاران بار از دزدی سرگردنه زشت‌تر و شرم‌آورتر است. داستان پایان نامه‌هایی که خود اینان نوشته‌اند یا با راهنمایی اینان نوشته می‌شود، نیز شوخی‌گریه‌داری است که نگو و نپرس. بگذریم که شرح این فاجعه و این خون‌جگر، جا و مجالی و حس و حالی فراخ‌تر و بجاتر می‌خواهد؛ چنان‌که آسیب‌شناسی و آفت‌زدایی این فاجعه فرهنگی، خود بایسته‌ترین کارهایی است که باید از سوی همه دست‌اندرکاران فرهنگی به جد پیگیری شود.

با این همه، ناگفته نگذاریم که خدا را سپاس، هنوز هستند گرمیانی که هم در دانشگاه و هم بیرون از آن، آتش‌افروزی دانش و پژوهش را همچنان پاس می‌دارند و همگان را از روشنا و گرمای آن بهره‌ها می‌دهند و فارغ از بازی‌های «امتیاز پژوهشی» و «ارتقای رتبه»- که یکی از پیامدهای آن کتاب‌سازی‌ها و مجله‌بازی‌ها و مقاله‌پردازی‌های بُنجل و بی‌مایه است- با کارهای کارستانی که می‌کنند دانش و پژوهش را ارج و آبرو می‌دهند و دانشگاه و پژوهشگاه را اعتبار و افتخار می‌بخشند. ۳۹

ناگفته نگذارم که افزون بر آنچه پیشتر آوردم- از نگاه برخی از فاضلان- قرار گرفتن فرایند پژوهش در جهتی چیزی به نام «ارتقا» از جمله آفت‌های ویرانگر باری به هر جهت نویسی، سست‌پردازی، انتحال و «سرقت‌های ادبی، علمی و پژوهشی» است (=بخوان بی‌ادبی، جاهلانه و طرآرانه و ...)؛

و این را نیز بیفزایم که در همین روز و روزگار کم نیستند عالمان، پژوهشیان و فرهیختگانی که برای دانش و گسترش علم، زدایش جهل، استوارسازی بنیادهای تمدن اسلامی-ایرانی، و تشدید باورهای اسلامی و حراست از تمامیت مکتب بدون هیچ چشم‌داشتی قلم می‌زنند، آثاری خرد و کلان و پربرگ و بار می‌آفرینند؛ که نه سودای «نام» دارند و نه تمنای «نان» و چون از پس سالیان تدریس، تحقیق و فرسودن جان و به کار گرفتن بیان و بنان سر بر بالین می‌نهند و زندگی را بدرود می‌گویند، انبوهی

۳۹. مجله مطالعات عرفانی، شماره ۱، سرمقاله.

من السیاق، عبدالغافر بن اسماعیل فارسی، سال هارنج کشید که انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم آن را نشر داد و پس از انتشار «محقق»! و «دکتری» آن را یکسر به نام خود نشر داد بدون تغییر دادن حتی یک کلمه ای به جز اهدای کتاب که حضرت محمودی کتاب را به شهدای انقلاب اسلامی ایران اهدا کرده بود.

آقای دکتر جمال محمود احمد ابو حسان از شاگردان استاد بلند آوازه و محقق اردنی فضل حسن عباس از قرآن پژوهان سخت کوش و دقیق النظر آن دیار نوشته اند:

«استاد بحثی را رقم زدند درباره اینکه حرف زائده در قرآن کریم وجود دارد یا نه؟!»

دانشجویی در دانشگاه «عین شمس» قاهره این بحث را عیناً در قالب رساله ای برای دستیابی به «دکتری» به نام خود کرده به دانشگاه یاد شده تسلیم کرد، استاد بر این عمل زشت آنهم در دانشگاهی مانند «عین شمس» با آوازه ای کم نظیر اعتراض کرد، بر پایه اعتراض استاد «لجنة ای» تشکیل شد، مسئله واری شد و ... اما ... ۴۲

نویسنده یاد شده نوشته اند:

در یکی از کنگره های بزرگ دانشگاهی شرکت کردم. دو تن از دوستانم که هر دو به عنوان «دکتری» دست یافته بودند نیز شرکت داشتند. یکی از آنان بحثی از رساله دیگری را عیناً و بدون دگرگونی محتوایی و لفظی جز اندکی، به سرقت برده بود و طرفه آنکه آن بحث را در پیش دید آن دیگری می خواند و از محتوای آن دفاع کرد. رئیس کنگره، بنده و یکی از اعضای شرکت کننده را برای بررسی ادعا موظف کرد، سرقت روشن بود و ادعای کسی که به او ظلم شده بود، واضح. من مطلب مفصلی نوشتم و حقیقت را گفتم. کنگره مقاله را از مجموعه آثارش حذف کرد، اما دانشگاهی که این استاد شجاع! بدان وابسته بود، هیچ عکس العملی نشان نداد که بماند به لحاظ برخی تکیه گاه هایی که داشت، وی نواخته شد! آیا آسمان همه جا یک رنگ نیست؟! ۴۳

۴۰. کتاب ماه ادبیات و فلسفه، ش ۸۵-۸۶، ص ۵۵.

۴۱. بحوث فی علوم التفسیر و الفقه و الدعوة، محمد حسین الذهبی، ص ۲۷۱ و ...

۴۲. دراسات اسلامية و عربية مهداة إلى العلامة الأستاذ الدكتور فضل حسن عباس بمناسبة بلوغه السبعین، ص ۳.

۴۳. همان، ۲۶-۲۵.

از نگاشته هایی است یکسر پخته، سخته، ارجمند و استوار برجای می ماند. پس سخن یکی از استادان ارجمند روزگار را بیاورم و این «بث الشکوی» و «نفثة الصدور» را پایان برم:

اگر چه بازار آشفته و مه آلود فرهنگی، سال هاست با بده بستان های سوداگرانه، گرمی کاذبی گرفته است و انگیزه های ارتقای مقام و بهره برداری های مترتب بر کتاب و کتاب سازی و مقاله پردازی و نشریه گردانی فرهنگ را دراز و بی قواره کرده است، اما بی انصافی خواهد بود اگر چشم را بر جرقه های روشنی که گه گاه فضای فرهنگی جامعه را قابل تحمل می کند، یکسر ببندیم.^{۴۰}

آسمان آیا، همه جا یک رنگ است؟

با این درآمد کوتاه می خواهیم بگویم «انتحال»، «سرفت» و فرایند تلاش دیگران را به نام خود جا زدن ویژه دیاری، شهری، آبادی نیست، در عالم پژوهش در کنار انسان های بزرگ قلب های بیدار، زندگی های سرتاسر ایثار و پاکی و پیراسته جانی، کسانی نیز هستند که پژوهشگرنمایی می کنند و به جای «شهد شیرین فرایند پژوهش» به کام انسان «شرنگ تلخ سراب پندارها و جهالت ها» را در پیشدید جستجوگران حقایق می گذارند، اینهمه در همه جا اتفاق می افتد اکنون و پس از سخن از دیار خود ما و اشاراتی به چگونگی انتحال در پژوهش ها و تحقیقات این دوران اندکی از کشورهای دیگر نیز گزارش کنم.

سال ها پیش دکتر محمد حسین ذهبی نوشت که:

طرح و محتوای کتابش الأسرانیلیات فی التفسیر و الحدیث را یکی از شاگردانش یکسر به انتحالی برده و بر پایه آن کتابی ساختن و تمامت محتوای این کتاب را در قالب آن اثر ریخته و ... [و آنگاه نوشته] پس از آن از غیبت من بهره برده و کتاب خرد دیگرم الأتجاهات المتحرفة فی تفسیر القرآن الکریم را در قالب کتابچه ای به عنوان خودش نشر داده است.^{۴۱}

دوست فاضل ما حضرت استاد محمد کاظم محمودی برای مقابله نسخه ها و ارجاع به مصادر کتاب بسیار ارجمند المنتخب

استاد علامه دکتر فضل حسن عباس در اثر ارجمند و خواندنی خویش، المفسرون مدارسهم و مناهجهم (القسم الأول) از استادی در تفسیر و علوم قرآنی یاد می‌کند. ناشناخته برای ما - به نام استاد دکتر احمد سید کومی، با تجلیل بسیار از وی و دانش سرشار، فهم استوار و آگاهی‌های گسترده او در علوم اسلامی و حافظه حیرت‌آور و خارق‌العاده او - دکتر کومی نابینا بوده است - و آن گاه و به مناسبت سخن از گونه‌های مختلف تفسیر از تفسیری یادی کند با عنوان التفسیر الوسیط للقرآن الکریم به خامه دکتر محمد سید طنطاوی که این تفسیر را می‌شناسیم؛ تفسیری است خواندنی روان که برای دانشجویان دانشکده اصول دین قاهره سامان یافته و الحق متن درسی روان، استوار و سودمندی است. ۴۴

آقای فضل حسن عباس تأکید می‌کند که این تفسیر را آقای طنطاوی با سید کومی با هم نوشتند (آقای طنطاوی مفتی دیار مصر است)، اما اکنون هیچ نامی در این تفسیر پانزده جلدی از سید کومی در کنار نویسنده دیگرش سید طنطاوی نیست. آقای فضل حسن عباس می‌گوید: «در یکی از کنگره‌هایی که در عمان تشکیل شده بود، آقای سید طنطاوی هم شرکت داشت و دوره‌ای از این تفسیر را به من اهدا کرد، ولی با نهایت شگفتی دیدم که هیچ نامی از دکتر سید کومی - که خدایش رحمت کند - نیست. آقای سید طنطاوی شاگرد دکتر سید کومی بوده است و او به این شاگردی می‌بالید و سید طنطاوی بیش از هر کسی جایگاه والای آن استاد را در تفسیری می‌دانست.

به هر حال، گویا انتحال قصه غم‌آلود همه روزگاران بوده است، اما آنچه امروز اتفاق می‌افتد، گویا به لحاظ پیشرفت دانش و ابزار علم و ...، با آنچه پیشترها اتفاق می‌افتاده است، بسیار متفاوت است. همین جا یاد کنم از آنچه در برخی مؤسسات پژوهشی انجام می‌شود و یا کسانی که امکانات و ابزاری در اختیار دارند، انجام می‌دهند و آن به کارگیری نه یک بل گروه محقق، نویسنده، مترجم و به نام مؤسسه کردن و یا به آن خود کردن فرایند تحقیق، پژوهش و تلاش‌های طاقت‌فرسای آنان. درست است که سوگمندان اهل تحقیق و دانش همواره «هشتشان در گرو نهشان» بوده. و به خاطر گذران زندگی و تأمین معاش و ... باید چنین و چنان کنند، اما آیا انصاف است که نتیجه تحقیق آنان یکسر به انتحال رود و چون گویا از سوی آنچه و آنکه یاد شدند این عزیزان به «نانی» نه، بل به، «نانکی» می‌رسند باید «نامشان» یکسر از تمام صفحات پژوهش سترده شود؟!

همین جا بر آنچه آمد بیفزایم کار و بار استادان را که حاصل تلاش شاگردان را به یغما می‌برند و برای اینکه زمینه‌ها، مواد و مستندات «ارتقا» را فراز آورند، گوشه‌هایی از «پایان‌نامه‌های» شاگردان را با اندکی دست‌کاری و گاه عیناً به نام خود «می‌چاپند». شگفتا که گاه استادانی که از همه گردونه‌ها گذشته و تمام پل‌ها را پشت سر گذاشته‌اند، چنین می‌کنند، اکنون که برخی از حضرات استادان به دانشجو می‌گویند: «بروید و چون نوشتید و تایپ کردید، بیایید». آیا بهره‌ای از بر آن مکتوب دارند؟ کجایند استادانی که شاگردانشان را چونان فرزندانسان بر سر «خوان گسترده دانش» خود می‌نشانند، راهنمایی می‌کردند، از آگاهی‌ها و اطلاعات خود بدون هیچ چشمداشتی بدانها عرضه می‌کردند و از اینکه بخشی از اندیشیدنی‌ها، یافتنی‌ها و ... و ... خود را برای او و به نام و انهند، نه تنها تن نمی‌زدند که شادمان می‌شدند. گفته‌ام و باز هم می‌گویم که من نه «سیاه‌بین» هستم و نه «سیاه‌انگار». اتفاقاً بسیار «سپید‌بین هستم» و «سپید‌انگار» و خوش‌بین و می‌دانم هم اکنون استادانی از آن گونه که یاد شدند بسیارند. می‌شناسم استادی را که به لحاظ رسیدگی به کار و بار شاگردانش، و وقت زمانی که برای به سامان آوردن آثار آنان صرف می‌کند، از نهایی کردن و عرضه داشتن آثار خود که بسیار هم هست و سودمند و امانده است. می‌شناسم استادی را که بیش از ده ماه بخش عمده‌ای از وقت خود را در به سامان بردن اثری در نهایت «پیراسته‌جانی» صرف کرد و حاضر نشد حتی در مقدمه از او نام برده شود. بودند و هستند ارجمندان، بزرگان، برنادلان و پاکیزه‌خویان ایثارگر از خود گذشته که کم هم نیستند که باید بر دستانشان بوسه زد، آن گونه دیگر اندک است، اما همان اندک هم در جامعه علمی ارجمند و والای ما ناپذیرفتنی است و دردآور.

بسیاری از فاضلان، استادان و نوقلمان، خود فراموش نکرده‌اند عالم بسیاریان روزگار ما «محقق طباطبایی» (= سید

۴۴. برای آشنایی با تفسیر یاد شد، رجوع شود به کتاب یاد شده، صفحات ۴۸۸-۵۲۹.

فیش‌ها و یادداشت‌های برگرفته از منابع و عاری از تحلیل، ترکیب و پردازش است.

گروه دوم، عنکبوتان‌اند که بدون جمع‌آوری اطلاعات، به تحلیل و پردازش می‌پردازند. حاصل پردازش بدون برخورداری از مواد شایسته، چیزی جز یاوه‌سرایی و -تعبیر مرحوم زرین‌کوب- حرف مفت زدن نخواهد بود. سست‌ترین خانه‌ها، خانه‌ عنکبوت است: «وإن أوهن البيوت لبيت العنكبوت»^{۴۵}.

گروه سوم که در طبقه بندی یکن نیامده‌اند، مگس صفتها می‌باشند. آنان بر سفره تحقیقات دیگران می‌نشینند و به انتحال، سرقت و آلوده‌سازی تحقیق پژوهشگران می‌پردازند. «اما محقق را هیچ آفتی از این بدتر نیست که به سرقت و انتحال کار دیگران عادت کند.» انتحال و سرقت در امر پژوهش، شکل‌های مختلف و عوامل گوناگون دارد، مانند صورت مصرح و صورت نقاب‌دار و توأم با مکاری.

انتحال و سرقت، از جهت اخلاق حرفه‌ای، نکوهیده و مذموم است؛ زیرا موجب پایمال شدن حقوق مادی و معنوی پژوهشگران می‌شود. این امر علاوه بر بُعد اخلاق پژوهشی، از جهت دیگری مخرب‌تر است و آن، آلوده‌سازی تحقیق است. کسی که کتاب کامل دانشمندی را بدون تغییر به عنوان تحقیق پایان تحصیلات کارشناسی ارشد خود ارائه می‌کند، با کسی که همین کتاب را با تغییرات بی‌منا و التقاط حیرت‌آوری دگرگون می‌سازد و آن را با نام خود می‌خواند، در نکته‌ای مهم تفاوت دارد؛ زیرا دومی، علاوه بر سرقت، خلط و آلوده‌سازی نیز به بار می‌آورد. از این رو، تمثیل به مگس، روشنگر است.

چون مگس حاضر شود در هر طعام

با وقاحت بی صدا و بی سلام

گروه چهارم، زنبوران‌اند که اولاً به جمع‌آوری مواد شایسته می‌پردازند و ثانیاً با تجزیه و تحلیل، آنها را به عصاره علم تبدیل می‌کنند. تولید علم، مرهون اطلاعات شایسته و پردازش نظام‌مند آنهاست. با بهره‌جستن از تعبیری که کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴م) در بیان نسبت بین شهود و مقوله‌های فاهمه دارد، می‌توان گفت: اطلاعات بدون پردازش، کور و عقیم است و پردازش بدون اطلاعات،

۴۵. عنکبوت/ ۴۱.

عبدالعزیز طباطبایی) را که خود، کتابخانه کم نظیر و بعضاً بی نظیر و تمام فیش‌ها، یادداشت‌ها و به قول علامه قزوینی «وریه هایش» در اختیار همگان بود. این بنده واسطه گرفتن انبوه اطلاعات بی‌مانند و ارجمند او در کتاب شناسی و نسخه‌شناسی علامه حلّی و به ویژه نسخه‌شناسی مختلف الشیعه بودم که بدون هیچ چشم‌داشتی یکسر در اختیار مؤسسه‌ای نهاد که به چاپ جدید آن همت ورزیده بود تا بر پایه آن افزون بر شناسایی اهم نسخه‌های «مختلف» مقدمه تحقیق را نیز رقم زنند. چنین کردند و در آن مقدمه هیچ‌یادی از آن بزرگوار نرفت و چون جلد‌های آغازین نشر یافته را به محضرش بردم «شهدالله» که خم به ابرو نیاورد، استاد باید به تعبیر لطیف فرانسویس بیکن «زنبور عسل وار»، با تأمل و درنگریستن و جستجو کردن و شیره جان درختان، گل‌ها و گلبرگ‌ها، شهد شیرین عسل بیافریند و در اختیار دیگران وانهد، نه اینکه... به تمثیل خواندنی و تأمل برانگیز بیکن برخی از فاضلان با اندکی افزودنی آورده‌اند، بنگرید:

فرانسویس بیکن (۱۵۶۱-۱۶۲۶م)، در بیان اهمیت اطلاعات و پردازش در فرآیند تحقیق، بیان تمثیلی معروفی دارد. وی کسانی را که اهل تحقیق انگاشته می‌شوند، بر سه گروه می‌داند: مورچگان، عنکبوتان و زنبوران عسل. برای تعمیم دادن به تمثیل بیکن و فراگیرتر کردن آن می‌توان گفت: کسانی که محقق انگاشته می‌شوند، چهار گروه‌اند:

گروه نخست، مورچگان‌اند که صرفاً به جمع‌آوری اطلاعات بسنده می‌کنند. در مباحث آتی بیان خواهد شد که مراد از اطلاعات، مواد خام اولیه نیست، بلکه مقصود مواد شایسته و مناسب است. مورچگان مواد خام بلکه مواد شایسته را گزینش و جمع‌آوری می‌کنند. گروه نخست از محققان، مانند مورچگان، البته هنر گزینش مواد شایسته را داشته‌باشند، به جمع‌آوری اطلاعات می‌پردازند. کتاب یا مقاله آنها صرفاً مجموعه‌ای از

تهی و یاوه است. پردازش، اطلاعات را معنادار می کند و اطلاعات، پردازش را بارور می سازد. ۴۶

چنین بودند استادان ارجمند ما پاك و پاك نگر و چنین بود شیوه سلف صالح و چنین بود راه و روش ارجمندان و پاك نهادان، ایدون و ایدون تر باد و جزاین مباد!

ارزیابی های شتابزده

به پندار ما و با تأکید بسیاری از استادان آنچه در ارزیابی های کتاب ها، مقالات، مجلات شکل می گیرد، شتابزده است و گاه صرفاً فیزیکی و اهل قلم و آشنا به پژوهش و نشر می دانند که - اگر به احتیاط بگوئیم و بنویسیم - برخی از آنچه علمی و پژوهشی تلقی می شوند، آن گونه نیستند و بسیاری از آنچه بر زمین مانده اند و علمی و پژوهشی تلقی نمی شوند، انتصافاً آن گونه هستند.

وصل کردن فرجام همه آنچه را که باید شکل گیرد به چند صفحه سیاهه، بدون درنگریستن در محتوا و تحلیل درون مایه و ارزیابی روش و فرایند آن، به صرف اینکه در مجله ای «علمی و پژوهشی» به چاپ رسیده است و صدا البته که ارزیابی هم شده است! گویا چندان به صواب نیست، اکنون از وصل کردن آن همه و این همه به آنچه در «ینگه دنیا»! می گذرم و از دادن «حق و تو» به آنها هم در علوم انسانی! و بل در علوم اسلامی! که به گفته استاد شهید مطهری (رضوان الله علیه) نوعی «استنباع» فرهنگی است، سخن نمی گویم، در حد این قلم و در گستره فریاد و یادکرد این زبان و دهان هم نیست، اما آنچه در پیرامون خودمان هم می گذرد استوار نیست. اگر استاد صفحاتی بر هم نهشت و چهره سفید بی گناه کاغذ را سیاه نکرد و مثلاً چندین و چند مقاله علمی-پژوهشی! نداشت و اما در کرسی استادی بی دلیل بود و در شاگردپروری چیره دست بود و در عرضه مطالب در محفل درس شگفت انگیز بود و ... و ... ارتقا ندارد! چون دانش افزایی ندارد! و باید «ما را از این مدارس بیرون می رویم» شود و در جامعه علمی، دانشگاه، استادان و ... که اینها را به درستی و سهولت می توانند ارزیابی کنند. بدین سان مورد بی مهری قرار گیرند. گویا ادیب بلندآوازه خراسانی حاج شیخ محمد تقی ادیب نیشابوری (ادیب ثانی) که اکنون بزرگ ترین ادیبان و استادان ادب خراسان در حوزه دانشگاه بر نشستن چند صبحی در محفل درسش مباحثات می کنند، جز اندکی میراث مکتوب ... و ان نهاد است، باید درباره او چگونه داوری کنیم؟! اگر الآن به مثل آن بزرگوار وارد دانشگاه (و دانشکده ادبیات) می شد چه می کردیم

چون اثری مکتوب نداشت پس ... هم نداشت! علم و فرایند دانش هرگز نباید سهل گرفته شود، گسترش، تعمیم و استوار سازی و یافته های دانش و سالم سازی آن باید بسیار جدی گرفته شود، اما راهش این است؟!!

نتیجه این همه ظاهرگرایی و کمیت نگری، حضور کلاس هایی شده است بی روح، بدون آگاهی های گسترده و استاد افزون بر رشته ای که به خاطر آن بر کرسی استادی تکیه زده است، اگر بخواهد به استواری سخن بگوید و توان بازشناسی سره از ناسره را داشته باشد تا سخنه بگوید و پخته عرضه کند، باید در بسیاری از دانش های دیگر حوزه علوم اسلامی دستی بر آتش داشته باشد، آیا چنین است؟!!

آیا درست تر و استوارتر و به صواب نزدیک تر نیست که در حوزه و دانشگاه و هر جایی که آهنگ ارزیابی دانش و کارآمدی دانش مردان را دارند، فرایند بنان و بیان آنها را هیئت علمی شکل گرفته از استادان آن مجموعه و بیرون از آن مجموعه با نهایت دقت، سخت گیری و وسواس و تأمل ارزیابی کنند و بر ارزیابی شده ها با تأنی و تأمل امتیاز بدهند و هر آنچه - کتاب، مقاله و چگونگی حضور علمی که قاعده به گونه ای دیگر باید ارزیابی شود - به امتیازی دست یافت، اعلام کنند و بر پایه آن تصمیم بگیرند.

گفته ایم و باز هم می گوئیم، آرزو کرده ایم و باز هم آرزو می کنیم که ای کاش حد و حدود پژوهشی بودن مجلات «نمره ای» نبود و «مشک آن می بود که می بویید» و نه «آنکه عطار» می گفت. استادان، عالمان و فاضلان با حضور جدی علمی و بازتاب دانش و بینش آنان در محیط علم صحن و صحنه حوزه ها و دانشگاه ها، استوار و نااستوار فرایند خامه شان با دقت و بدون چه و چه ارزیابی می شوند و می دانستند و باور پیدا می کردند که جایگاه علمی، پژوهشی، استادی و ... آنها با حضور جدی و کارآمد آموزشی و پژوهشی، استادی شاگردپروری، دانش گستر، علم افزایی، تولید علم و اندیشه و نقش آفرینی آن

۴۶. روش شناسی مطالعات دینی (تحریری نو)، احمد فرامرزی قراملکی، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ص ۳۱-۳۲.

در صحن دانشگاه و صحنه اجتماع میدان علم و گستره پژوهش رقم می خورد، نه با کمیت مقاله ها و افزونی کتاب ها و بلند بالایی لیست سیاه ها و

اگر روزی و روزگاری «از پرده برون افتد راز» و دانسته آید که بسیاری از مقاله ها چگونه و چه سان به خامه می آیند و چه سان به امتیاز (حتی در ینگه دنیا! و در مجلات پر طمطراق و حق و تودار) دست می یابند، آن گاه معلوم می شد که کی، کی است. آن گاه استادان مقالات را به صفحات مجلاتی می سپردند که فرهیختگان بدان ها اقبال دارند و فرایند پژوهش ها را در جایی نشر می دادند که پیراسته از پیرایه، و آراسته به فضل فضیلت بود. هم اکنون نیز چنین است و در مواردی مجلاتی نشر می یابند، مقالاتی را می پراکنند دقیق، عمیق، استوار از استادانی با نام و نشان و آوازه و ارج، که بعضی آن صفحات میدان علم است و دانش و گستره بینش است و پژوهش و ... ، و گزیده سخن اینکه امروز به گفته آن ظریف- که گو اینکه «تلخ» است اما واقع صادق روزگار ما و در مواردی ولو اندک اما ناپذیرفتنی. برخی- «مجلات» «ارتقا نامه» هستند و نه «دانش نامه»، به یک مورد از ارزیابی های شتابزده و ناستوار اشاره کنم: اکنون مقالاتی که در «دائرة المعارف ها» و «دانش نامه ها» به خامه می آید، علمی- پژوهش تلقی نمی شوند و اگر استادی ده ها مدخل را رقم زده باشد، از کمترین امتیاز بهره خواهد گرفت. می دانم و توجه دارم که برخی از مدخل هایی که در «دائرة المعارف» نشر می یابد به لحاظ ساختار و چگونگی آنها کوتاه است و برخی صرفاً مروری است و گزارشگر فرایند آنچه در آن موضوع اتفاق افتاده است، اما آیا همه چنین است؟! نتیجه ارزیابی های شتابزده و ظاهرگرایی ها چنین می شود- یعنی به صرف اینکه مقاله ای در دانشنامه ای به چاپ رسیده است کمترین امتیاز دارد و چون در مجله علمی پژوهی چاپ شده است بیشترین را و یا اما می شود تمام مدخل ها و مقالات دانشنامه ها را چنین دانست؟! اگر ارزیابی ها، عینی، واقعی، ملموس و موردی باشد، چنین نخواهد شد. آیا می شود مقالاتی چون: ابوالعلاء معری، ابو عیسی و راق، ابومسلم خراسانی، اجماع، اجتهاد، ابن میمون، ابن سینا، ابن عربی و ده ها مقاله دیگر چاپ شده در «دائرة المعارف» بزرگ اسلامی را علمی- پژوهشی ندانست، اما مقاله چند صفحه ای آن چنانی را که در مجله ای آمده علمی و پژوهشی تلقی کرد؟! آیا می شود مقالاتی چون: توحید، تفسیر، تأویل، تحریف، ترجمه، تهذیب الأحکام، تصحیف و ... و ده ها مقاله دیگر در دانشنامه جهان اسلام نشر یافته است و مستند است به ده ها منبع و مصدر و با توجه به آراء عالمان دیروز و امروز و با در

نگریستن به منابع قدیم و جدید به قلم آمده است علمی پژوهشی نیست و مقاله ای که دم دست ترین مصدر بحث را ندیده و آنچه را در استوارترین منبع هست، در نیافته است علمی- پژوهشی است (ما هکذا سعید تورد الأبل). به روزگاری که در دانشگاه تربیت مدرس مسئولیت گروه علوم قرآنی و حدیث را داشتم، برای دفاع از جایگاه استادی عزیز که بر ظلمی که به او رفته بود باور داشتم، چون تمام نگاهشته های مقاله وی در قالب مدخل های «دائرة المعارف» بود، دست به سنجشی از تعداد مقالات و مدخل های «دائرة المعارف» و با جستجوی همان موضوع ها و یا نزدیک بدان ها را در مجلات علمی و پژوهشی زدم نتیجه حیرت آور بود.

متأسفانه فرایند آن پژوهش در آن دانشگاه ارجمند گم شد!

از این روی می گویم به صرف اینکه مقاله ای در فلان مجله به چاپ رسیده و کتابی در بهمان بنگاه انتشاراتی به نشر سپرده شده است، ملاک تصمیم گیری نمی تواند باشد، باید با دقت تمام در محتوی و با توجه به موازین علمی و معیارهای دانشی مقاله ها و کتاب ها ارزیابی شود «نه جز این».

بگذارم و بگذرم و با سپاس از خداوند متعال از همه عزیزان، بزرگان و فرهیختگان که در این سال ها در این مجله قلم زدند، نقد نوشتند، راهنمایی کردند و با نواختن ها و تشویق ها ما را در رفتن و نایستادن یاری رساندند سپاسگزاری کنم، که انشاء الله این همه بپاید و بنیان مجله محروم نگردند و دیگر اینکه امیدوارم آنچه بر خامه این طلبه- که روزگاری را در دانشگاه و نیز حوزه بر جایگاه بزرگسانی به گزاف تکیه زده است رفت، «بث الشکوی» ها و «نفثة الصدور» هایی تلقی شود که چونان در ششقه ای از سینه فراز آمد و بر کاغذ نقش بست.

ان ارید الا الاصلاح ما استطعت و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب . ۴۷

والله من واره القصد

سردبیر